خشت اول

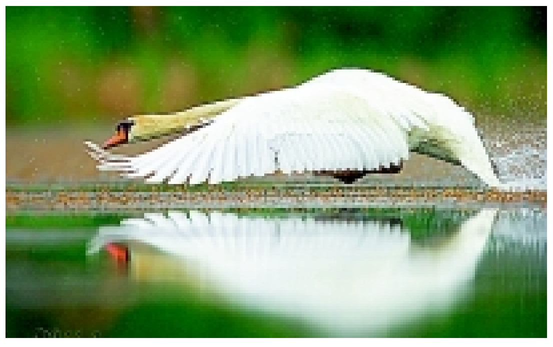

از بیداری اسلامی تا بیخوابی اسلامی

یکم: حجت الاسلام و المسلمین محسن قرائتی نازنین، در ادامه همان برنامه‌ای که سالهاست همچنان مخاطب دارد و حرف دارد و هنوز هم بی‌ادعا روی آنتن می‌رود، هفته قبل با بغضی در گلو و اشکی در چشم از فعالیت‌های یک عمر خود گفت و گفت: با همه اینها والله ما مقصریم! صدایش می لرزید و می گفت بودجه فرهنگی کشور چه می شود؟ کجا خرج می‌شود که هنوز خیلی از شهرهای کشور، مسجد ندارند و خیلی از مساجد بزرگ نمازخوان ندارد؟ با حسرت شاه عباس را مثال می‌زد که در هر بیابانی یک کاروان سرا ساخت و ما بعد از این همه سال با وجود حدود ۱۶ نهاد متولی مسجد، یا مسجد نداریم و یا اگر داریم آداب پذیرایی از نمازگزار را نداریم. با حسرت داستان جوانی را گفت که به خاطر لباس تمیز و شیکی که پوشیده بوده مورد عتاب خادم مسجد قرار گرفته و گفته دیگر به مسجد نمی‌رود. حاج شیخ محسن عزیز شما مقصر نیستید؛ مسئولان ما کمی به بی‌خیالی زده‌اند...

دوم: ما تنها کشوری هستیم که از پول دولت یعنی از بیت المال یعنی از پول مردم هزینه می کنیم برای آنکه جشنواره برگزار کنیم و بعد هم دوباره از پول مردم بلیت رایگان به مردم می‌دهیم که بروند جشنواره تماشا کنند و جالب تر اینکه به گروه‌های شرکت کننده در جشنواره پول می‌دهیم که بیایند و کارشان را اجرا کنند. دست آخر هم به این گروه‌ها جایزه می‌دهیم که لطف کردند و پول گرفتند و آمدند و کارشان را اجرا کردند و مردم تماشا کردند و رفتند! خنده دار نیست هزینه برگزاری جشنواره‌های تئاتر و موسیقی و حتی شعر فجر با پول بیت المال رقم‌های میلیاردی سنگینی باشد که بخش عمده آن پولی است که به گروه‌ها داده می شود تا تشریف بیاورند در جشنواره! کجای دنیا برای حضور در یک جشنواره به شرکت کنندگان پول می‌دهند؟! ای کاش جناب قرائتی نازنین این یادداشت را بخوانند و کمی از بار پاسخ به آن سوال بودجه فرهنگی برایشان روشن شود.

همه این فعالیت‌ها قابل قبول است اگر خروجی نهایی اش حداقل به جیب نظام و انقلاب برود نه اینکه نه تماشاگر راضی باشد، نه گروه‌های شرکت‌کننده، نه هیئت داوران، نه رسانه‌ها و نه نخبگان... فقط مسئولانی که به بیت المال چوب حراج زده‌اند راضی‌اند که خب خدا رو شکر این جشنواره هم برگزار شد! نه محتوا و نه فرم این جشنواره‌ها بویی از نظام و انقلاب نبرده است و می‌توان به راحتی آنها را در هر ماه و فصل دیگری برگزار کرد و آب از آب تکان نخورد! موسیقی فجر یعنی بزن و بکوب شیش‌وهشتی در برج میلاد؟! یعنی تئاتر ضد جنگ و تحقیر نظام در تماشاخانه ایرانشهر؟ یعنی رژه بدحجاب‌ترین زنان در راهروهای سالن‌های اجرای برنامه؟ یعنی محل قرارهای دختر و پسری و پیدا کردن دوست‌های خیابانی و وعده گرفتن‌های شبانه برای پارتی و چه و چه؟ آش آن قدر شور است که رسانه ملی هم در خصوص این جشنواره‌ها با اکراه برخورد و تبلیغ می کند و جز جشنواره فیلم، باقی جشنواره‌ها تقریبا از سوی شبکه‌های سیما، بایکوت می‌شود.

سوم: فضای فرهنگ و هنر کشور به ویژه در این اجتماعات فرهنگی کاملا مسموم است و این سوال عجیب ذهن را بدجوری آزار می‌دهد که بالاخره مدیریت‌ها و دولت‌ها چه سهمی در این فضاسازی‌ها دارند؛ بالاخره روزگاری عطاء مهاجرانی وزیر ارشاد بوده است و حالا یک نفر دیگر، چه اتفاقی می افتد که خروجی‌ها تفاوت زیادی با هم ندارند؟! چه شده است که رسانه‌ها هم هم‌پیاله شده‌اند و دیگر کسی اعتراض نمی کند که برنامه جشنواره‌ها دقیقا در زمان اذان و نماز تنظیم شده است و اصولا جایی برای نماز خواندن وجود ندارد اما جایی برای ارائه بولتن جشنواره و سیگار کشیدن و نسکافه خوردن هست، احتمالا اینها واجب‌ترند! به قول یکی از رفقا: کسی که می‌آید جشنواره دیگر نماز نباید بخواند!

چهارم: انتخابات نزدیک است؛ بد نیست حواسمان را جمع کنیم و به آدم‌های پرمشغله بی‌دغدغه رای ندهیم. مجلس عصاره ملت است؛ اگر ملت آنی است که در راهپیمایی ۲۲ بهمن دیدیم و در دل شاد شدیم از این همه عشق به نظام، پس باید مراقب باشند به آدم‌های فرصت‌طلبی که صندلی‌های مختلفی را تسخیر کرده‌اند، فرصت تسخیر یک صندلی مهم و حیاتی دیگر را ندهند. همانهایی که مسئولیت‌های فرهنگی متعددی دارند اما مجلس را هم می‌خواهند... آن وقت پاسخ جناب قرائتی هم ملموس‌تر می‌شود؛ وقتی هم مسئول امور مساجد باشی هم نماینده مجلس باشی هم عضو شورای... هم نماینده مجمع... معلوم است که به هیچ یک نمی‌رسی و در هر کدام هم ضعیف عمل می کنی و دست آخر برای خالی نبودن عریضه و بیلان مدیریتی «جشنواره» برگزار می کنی! با پول ملت و بودجه‌ای که قرار بود کار فرهنگی انجام دهد.

پنجم: اولین دادگاه متهمان مفاسد اقتصادی برگزار شد. در این دادگاه چند خانم هم حضور داشتند. آن هم با چادر و حجاب خیلی خیلی سنگین به طوری که فقط یک چشم‌شان پیدا بود! پاسخ اینکه این متهمان زن واقعا محجبه هستند و با همین چادرشان مرتکب اختلاس ننگ‌آور مالی شده‌اند یا خیر، محل بحث نیست؛ اینکه با چنین پوششی وارد دادگاه علنی می‌شوند و در حضور مردم و رسانه‌ها، ظلم مضاعفی را به «چادر» و «حجاب» تحمیل می کنند، جای تبریک به سیستم قضایی کشور دارد!

البته داستان، خیلی ساده است: قرار است تصویر متهمان تا صدور رای نهایی، منتشر نشود؛ تصویر آقایان متهم را رسانه‌ها شطرنجی می کنند اما خانم‌ها با استفاده از بدسلیقگی تاریخی قوه قضائیه نسبت به حضور خانم‌ها در زندان و دادگاه و ... با «چادر» به خوبی بیمه می‌شوند و آنها که «شاید» هرگز در عمرشان به ویژه در عملیات ساده و سنگین خوردن بیت المال، اینگونه حجاب نگرفته بودند، در دادگاه به شکل بانوان ابتدای انقلاب حجاب اسلامی را «خیلی» رعایت می کنند! جز تاسف خوردن چه می شود کرد برای این ظلم بدون مدعی العموم به «حجاب» و «چادر»... من حداقل از همه بانوان محجبه و چادری سرزمینم و همه بانوان محجبه در دنیا، عذرخواهی می کنم... قرارمان این نبود! این طوری می‌شود که جشنواره‌هامان هم آن شکلی است و خودمان هم این شکلی!

وقتی همه دنیا متاثر از انقلاب عزیزمان، به بیداری اسلامی رسیده است، معضلات اینچنینی ما را به بی‌خوابی اسلامی رسانده است.

بعد التحریر: حسن طاهری عزیز به خاطر گزارش ملاقات در شب آفتابی که چند هفته قبل در نسل سوم چاپ شد رتبه دوم جشنواره مطبوعات را کسب کرد و جایزه مادی خود را به سید حسن نصرالله تقدیم کرد. مبارکشان باشد؛ هردو!

■ محسن حدادی

ساعت ۲۵

حوالی عمود عقربک های ساعت بود بر صفحه زمان، کلید را در حافظه قفل چرخانید و در باز شد. اتاق خالی بود، نه صدای مکالمه ای هر چند کوتاه به گوش می رسید، نه صدای تاب خوردن پرده های قدیمی توی باد... و نه حتی صدای وز وز مگس مزاحمی که گاه گاه پرسه می زد در اوج افکارش و بهم می ریخت پازل حرف هایی را که با زحمت کنار هم چیده بود. کنار پنجره رفت و خیره شد به تکه کاغذی که آن را باد نا خواسته به کوچه آورده بود، آن قدر که ربود خواب، تما شا را از چشمانش...

و با صدای ممتد یک بوق از ماشین همسایه به خود آمد. نگاه کرد به عمق دلپذیر آسمان...

نه شب بود و نه روز.. تنها رگه هایی از زرد و نارنجی غروب دویده بود میان آرامش آبی آسمان که حالا به لاجوردی می زد... ایستاد کنار پنجره... آن قدر که با هم به انتظار نشسته بودند، پنجره هم قد کشیده بود و هر روز، تب دار تر از دیروز می شد.

کوچه خالی بود... نه برگ های خشکی روی زمین مانده بود که با عبور ناگهانی دوچرخه بچه ها، میان زمین و آسمان تاب بخورد، نه پیچک ها تاب زمستان را آورده بودند که پنجره خانه روبه رویی را بپوشانند، نه برف می بارید تا بشود سپیدی اش را به سپیدی خاطرات خود پیوند بزند...

به آشپزخانه رفت... به اجاق خالی خیره شد... نه به خاطر می آورد غذایی که پخته باشد بر سر شعله های گرم آن را، که عطرش پیچیده باشد میان حواس... نه یاد می آورد به کام طعم جرعه ای را که نوشیده باشد از گرما گرم آن... بی آنکه به یاد بیاورد آخرین بار را، چای دم می کند... روی صندلی کوچک چوبی می نشیند و به تماشا می ایستد تمام حجم خالی صندلی مقابلش را... صدای قل قل کتری که به گوش می رسد به خود می آید و پایان می دهد نظاره تمام خالی ها را... چای می ریزد و به کنار پنجره می رود...

تمام سطح شفاف پنجره در مه حادثه و انتظار فرو رفته بود، دست می کشد روی تن پنجره.. و با آستین بلندش پاک می کند مه را از روی چشم های باز پنجره... هردو به انتظار می ایستند تا شاید بگذرد از کوچه کسی، که دست می ساید به سمت زنگ در.. شاید خبری بیاورد، اثری، دست خطی... اما کوچه همچنان خالی است... انگار که در کشاکش هر انتظاری تنها انتظار است که جان می گیرد و باقی همه خالی است...

اولین جرعه چای را که می نوشد، هایکوی محبوبش را با خود تکرار می کند...

زود تر سرد می شود چای در تنهایی...

■ نیلوفر حیدری

گفت وگو با بانوی مبارزی که فرزندش را در زندان اسرائیلی ها به دنیا آورده است

باید از خودمان شروع کنیم

شنیده بودم تعدادی از اسرای فلسطینی به شهر مقدس قم می آیند اما حس خاصی نداشتم فکر می کردم با یک سخنرانی پر از درد و رنج مواجه خواهم شد، اما نمی دانم چرا پیشنهاد گرفتن مصاحبه از اسیر خانم را پذیرفتم، آخر با روحیاتم سازگار نبود. قرار بود برای استقبال از اسرا ی آزاد شده به همایش «ابناء المقاومه» در مدرسه معصومیه برویم، با حدود ده دقیقه تأخیر آمدند ردیف جلو نشستند، در چنین وضعی گرفتن مصاحبه دشوار بود چند سوالی را با تحمل اعتراضات مسئولان سالن و حضار پرسیدیم اما کافی نبود، همایش دیر تر از زمان مقرر به پایان رسید و با وجود تمایل خود خانم «فاطمه الزق» برای ادامه مصاحبه مسئولان هماهنگ کننده اجازه این کار را ندادند و گفتند خسته است! به هر دری زدیم تا بالاخره موفق شدیم زمانی را برای صبح روز بعد در لابی هتل قبل از اینکه برای سخنرانی به جامعه الزهرا بروند هماهنگ کنیم. آن چه مرا بسیار به وجد آورده بود این بود که «فاطمه الزق» همان زنی بود که قبلا تصویرش را در تلویزیون دیده بودم، ماجرایش متأثرم کرده بودم حیلی دوست داشتم بیشتر در موردش بدانم، اما هرگز فکر نمی کردم از نزدیک بخواهم با او صحبت کنم. اما نکات قابل توجه دیگری هم برایم در این همایش بود، نام امام خمینی(ره) از زبان اسرا نمی افتاد و مدام در صحبت هایشان تکرار می شد و الحق و والانصاف استقبال فرزندان خمینی از اسرا هم عالی بود. ساعت هشت و نیم صبح بود با حورا غفاری عزیز که به برکت اجدادش به زبان عربی مسلط بود در لابی هتل منتظرش ماندیم، رفته بود خرید؛ اطراف حرم. وقتی آمد تقریبا دیر شده بود و باید می رفت و ما هنوز دست خالی بودیم اما دست بردار نبودیم برای همین با آن ها راه افتادیم تا مصاحبه را در ماشین بگیریم. یوسف کوچک در حضور چند روزه اش راه را شناخته بود جلوتر حرکت می کرد و از گم شدن هراسی نداشت، یوسف در زندان های اسرائیل به زبان عبری هم مسلط شده است، مثل مادرش پر شور و هیجان و پر انرژی است. «فاطمه الزق» همان شیر زنی است که چهار سال پیش فرزندش در زندان های اسرائیل متولد شده است و به همین خاطر هم نام این نوزاد را یوسف گذاشته اند.

■ طیبه علی

کمی از جزئیات دوران اسارت برای ما بگویید؟

ما در زندان های زیرزمینی بودیم، آن ها دست و پاهای مرا به صورت منحنی روی صندلی آهنی می بستند، در طول یک هفته اول تحقیقاتشان هر روز به مدت هشت ساعت متوالی طعم خواب را نچشیدم. زندان ها و شکنجه‌های به اصطلاح تحقیقاتی اسرائیل برای ما دردهایی برجای گذاشت که آثارش هنوز محسوس و ملموس است، گاهی ما را چند روز در یک اتاق تاریک می گذاشتند و بلافاصله بعد از آن نور شدیدی را وارد اتاق می کردند که این کار اثر بدی روی اعصاب ما می گذاشت، یا مثلا ما را در اتاق های بسیار سرد می گذاشتند که این عمل هم باعث اختلال در سیستم عصبی ما می شد و مشکلات قلبی و فشار خون و قند را برای ما در پی داشت.

در چنین شرایطی نیاز به پزشک و پزشک مخصوص زنان داشتیم ولی خبری از پزشک نبود... البته ما هم با صبر و استقامت‌مان آنها را آزار می‌دادیم؛ به خاطر وطن عزیزمان، نمی گذاشتیم که دشمن بر ما پیروز شود، متحد بودیم و خاری در چشم این دشمن صهیونیستی، ما گریه نمی کردیم برای محرومیت ها ولی در خلوت خود با خدا گریه می کردیم و آزادیمان را از او طلب می کردیم و حالا هم از خدا می خواهیم که همه زندان های اسرائیلی را از اسیران خالی کند و آن ها هم از نعمت آزادی برخوردار شوند مانند ما.

آن ها فرزندم را هم از هر چیزی که کشورم برای من مهم بود و من به عنوان یک زن فلسطینی وظیفه خود می دانستم که هر طور که شده با این دشمن مجرم بجنگم، و ازدواج مرا از این کار منع نکرد، نه ازدواج نه پدرم و نه هیچ انسان دیگر روی کره زمین نمی توانست ذره ای از حس درونی و عشقم به جهاد فی سبیل الله کم کند و مانعم در این راه باشد. البته رضای قلبی والدینم را دارم و اطاعت از آنها را واجب می‌دانم اما این هم جهاد است و واجب.

زندگی ام پیش رفت و من صاحب هشت فرزند بودم، اما همه آن ها را ترک کردم تا خودم را فدای دین و وطن و مردمم کنم و تا مکان های اشغال شده توسط اسرائیلی ها پیش رفتم با کمربند بمب گذاری شده تا هر چقدر که بتوانم از سربازان اسرائیلی را از روی زمین محو کنم ولی قضاء خدا بین من و آن ها حائل شد تا من زنده بمانم و در زندان ها به اسارت بروم. آن زمان نمی دانستم که باردارم.

کمی در مورد تولد یوسف در زندان برایمان بگویید.

به دنیا آمدن یوسف سخت بود و در عین حال اتفاقی متفاوت و امیدبخش؛ این که در زندان های اسرائیل کودکی در تاریکی ها به دنیا بیاید. یوسف در روز ۱۷ ژانویه ۲۰۰۸ به دنیا آمد که به تاریخ هجری شب عاشورا و شب جمعه بود. شب مبارکی بود که قدوم کودک نازنینم به عنوان هدیه ای از جانب خدا برای من در دوران اسارت به این دنیا گذاشته شد؛

همه کودکان به آنها نیاز دارند، محروم می کردند و او را در اتاقی کوچک و تاریک که حتی روزنه‌ای از خورشید واردش نمی شد قرار می دادند.

چی شد که وارد فضای مقاومت و مبارزه برای آزادی شدید؟

از کودکی وطنم را دوست داشتم، دوست داشتم که سرزمینم فلسطین آزاد شود، کوچک که بودم با پرتاب سنگ به مقابله با این غاصب می رفتم، بزرگ تر که شدم پدرم می ترسید که مبادا در دست این صهیونیست های غاصب اسیر شوم برای همین مرا از شرکت در درگیری ها محروم کرد و بعد شوهرم داد تا خیالش از این دغدغه راحت تر شود. ولی وضع اجتماعی

او بعد از خدا مونس من بود در تاریکی های زندان.

آن روز زن زندانبانی که ادعا می کرد دکتر است شروع کرد به شکنجه کردن من در اتاق زایمان، فقط نا سزا می گفت و هیچ درمانی روی من انجام نمی داد، من محتاج مراقبت و درمان بودم او مرا بیشتر از چهار ساعت بود که مرا تنها گذاشته بود، خون ریزی شدیدی داشتم، احساس می کردم در صحنه جنگم نه بیمارستان، آن ها مرا به بیمارستان مائر در منطقه ناتانیای اشغال شده برده بودند، جایی که خودشان آن را اشغال کرده بودند.

بعد از این همه شکنجه و بی خیالی و خون‌ریزی من، دوباره داخل اتاق شد، فریاد می زد و ناسزا می گفت، می گفت زودباش کار را تمام کن! و من به او گفتم که این امر دست من نیست و به دست خداوند متعال است، او به اسم جلاله تعدی کرد و من هم عصبانی شدم و او را نفرین کردم و بعد شروع کردم به تکبیر و تهلیل گفتن... یوسف به دنیا آمد ولی آن ها سه روز تمام مرا با زنجیر به تخت بسته بودند طوری که نه می توانستم به راست حرکت کنم و نه چپ و پاهایم خون ریزی داشت از بس که ساق پاهایم را آزار داده بودند و پوستش را خراشیده بودند.

در صورتی که من زنی بودم مانند دیگر زنان که بعد از زایمان نیاز به مراقبت و رسیدگی و محبت و غذای مناسب داشتم اما آن ها در چگونگی شکنجه دادن ابتکار به خرج داده بودند و حتی مرا از فرزندم محروم کرده بودند، او را از من دور می کردند و هر وقت از آن ها می خواستم که او را بیاورند تا شیرش دهم فقط پنج دقیقه او را می آوردند و بعد از آن داد می زدند که زودباش می خواهیم کودک را ببریم و هر چه می گفتم او فرزند من است و می خواهم با من باشد راضی نمی شدند... البته اینها نشان دهنده خشم کور آنهاست؛ مادامی که در این امت روح انقلاب و انتقام از این دشمن اسرائیلی وجود دارد، اسرائیل را به اذن خداوند از سرزمین های فلسطین و هر جای زمین های پاک اسلامی و عربی طرد خواهیم کرد. اینها سیطره و تملک بر عالم را هدف گرفته‌اند و ما هم از پا نمی‌نشینیم مگر با مبارزه با آنها و آزاد شدن سرزمینمان و در رأس آن الاقصی الشریف.

اگر زمان به گذشته برگردد آیا باز هم همین مسیر را انتخاب می کنید؟

بله به کوری چشم دشمنان من از زمانی که دختر کوچکی بودم در این راه بودم، در راه آزادی قدس و فلسطین عزیز و بالا بردن پرچم لا اله الا الله.

الگوی شما در مقاومت و مبارزه کیست؟

الگوی من سناء ایمحیدلی بود که در جنوب لبنان و در یک عملیات استشهادی در یک ماشین بمب گذاری شده در جلوی ماشینی که حامل سربازان اسرائیلی بود شهید شد. این قضیه مربوط به سی سال پیش است شاید هم بیشتر، آن زمان من چهارده ساله بودم و در یکی از نشریات محلی از این عملیات استشهادی آگاه شدم و برایم خیلی جالب بود، او برای من الگو بود و من با خودم عهد کرده بودم که راه او را ادامه دهم و در این راه باشم تا زمانی که جانم را برای وطن فدا کنم.

بعد از ایمان به خدا و لطف او، چه کسی مشوق شما در خستگی‌ها و ناامیدی‌ها بوده است؟

خدا را شکر، اگر بخواهم تشکر کنم از همسرم تشکر می کنم، زیرا هر کس از مردم تشکر نکرد خدا را نیز شکر نخواهد کرد. وقتی من عضو گروه شدم و عملیات استشهادی را به عهده گرفتم او نمی دانست، وقتی اسیر شدم او هم مثل بقیه غافلگیر شد اما او حامی من بود، چرا که به درستی این کار ایمان داشت و ایمان داشت به این که ما باید انتقام بگیریم از دشمنی که همه چیزمان را اشغال کرده است.

ما خوش حال می شدیم وقتی می شنیدیم یک عملیات استشهادی در داخل سرزمین های اشغالی صورت گرفته است... من به همسرم افتخار می کنم چرا که او مانعی در راهم نبود.

آیا لحظه ای هم بود که از دشمن بترسید؟

به رغم همه گروگان گیری هایشان از او نترسیدم حتی زمانی که سیزده سالم بود و دانش آموز بودم سربازان اسرائیلی دنبالم کردند اما من از آن ها نترسیدم و از دیوارها بالا رفتم و از دست آن ها فرار کردم. من حتی زمانی که در عملیات استشهادی گروگان گرفته شدم و حتی در زندان ها و زیر بار کتک ها و تهدید هایشان هرگز نترسیدم بلکه من آن ها را در کارم متحیر ساختم.

این دشمن می خواست از من انتقام بگیرد ولی نتوانست، به هر طریقی خواست جنین مرا سقط کند ولی نتوانست. آن ها همه حیله ها و توانشان را به کار می گرفتند؛ کتکم می زدند، چون صبرشان را در مقابل من از دست داده بودند. من همیشه در دعاهایم با خدا سخن می گفتم و همین باعث شده بود که من برای آن ها مانند شبحی بودم که از او می ترسیدند. سؤال هایی از من می پرسیدند بلکه مرا بترسانند اما من بعد پرسیدن چند سؤال می گفتم با من بودی؟! و او سرم داد می زد و... هیچ کدام از سربازان اسرائیلی هرگز نزدیک من نشدند و مرا حتی لمس نکردند؛ فقط ناسزا می گفتند و به صورتم می زدند و من زیر بار کتک هایشان حتی لحظه ای رعب و وحشت را به خود راه ندادم. من فرزاندانم را رها کردم و هر چیزی از دنیا که مرا به سوی خود می کشاند و حضور و حمایت خداوند در این لحظه ها بود که بیشتر برای من ثابت شد.

حالا که به کشور ما آمده‌اید، نظرتان در مورد ایران چیست؟

ما شما و ایران را دوست داریم، در ابتدای ازدواجمان همسرم با من از امام خمینی(ره) صحبت می کرد و کتاب های زیادی از او داشت، کتاب ها را می خواند برای من حرف می زد، من هجده ساله بودم و خیلی از چیزهایی که او می دانست را نمی دانستم، او از انقلاب ایران و از امام (ره) صحبت می کرد و صحبت هایش مرا به هر دو علاقه مند کرده بود، همیشه آرزو داشتم به این سرزمین اسلامی بیایم.

ما کشورهای عربی هم مسلمان هستیم اما من به حقیقت ایران را بیشتر دوست دارم چون در آن وحدت و مقاومت و اسلام ما را در مبارزه با اسرائیل غاصب یاری می دهد و ما خوشبختیم که به ما و اسرای مقاومت توجه دارند.

جشنی هم که در مدرسه معصومیه برگزار شد، بسیار خوب بود و روحی که از حنجره های جوانان شنیدم همان روح انقلاب اسلامی بود که خمینی (ره) در آن دمید و ما لمس می کنیم که این قضیه امتداد دارد از زمان خمینی تا زمان فرزندانش که الان در شهر قم و دیگر شهر های ایران عزیز هستند.

توصیه شما برای زنان مسلمان و آزاده عالم چیست؟

وصیتم به خواهران آزاده ام در جهان این است که باید از خودمان شروع کنیم و بعد فرزندانمان و سپس به سمت دیگران برویم و در آن ها عشق به وطن و عشق به دین را به وجود بیاوریم و گسترش دهیم، زیرا اگر ما از این مبنای اصلی آغاز کنیم، پیروز می شویم و به هدف می رسیم و می توانیم اسلام را در همه بلاد عربی و اسلامی نشر دهیم و اگر از آنها برگردیم این دشمن بزرگ مجرم، این غده سرطانی، امریکا و فرزندش اسرائیل می خواهد که ما و اسلام را نابود کند. و من نمی گویم که زن سقف یک مجتمع است بلکه او همه مجتمع است، اگر خانه اصلاح شود، اگر زن اصلاح شود، امت اصلاح می شود چرا که من او را در بالاترین جایگاه خانه می دانم.

مادر کسی است که به همسر و فرزندان احاطه دارد و می تواند مرد را اگر از راه شریعت اسلام کج رفته باشد اصلاح کند و دستش را بگیرد. و به نظر من خانه ها بدون مادران صالحه قبرهایی بیش نیستند.

زن ها چطور باید اول از خودشان شروع کنند و بعد به جامعه نشر دهند؟

زنان باید جلسات و نشست‌های اعتقادی – ایمانی داشته باشند، ما در فلسطین مساجدی داریم من مسئول دعوت زنان به این مساجد در غزه بودم، در بیش از سی مسجد که در آن ها درس های فقهی و تفسیر قرآن کریم و برنامه‌های سرگرمی برگزار می شد، ما در این زنان بذر اسلام را می کاشتیم، من نسلی قرآنی را پروراندم نسلی آمدند و نسلی رفتند و من آیات قرآن را برایشان با دقت شرح می دادم و تا امروز به من می گویند که تفسیری که برای ما شرح می دادی در اندیشه ما نقش بسته و هرگز آن را از یاد نخواهیم برد.

ما می خواهیم این بذر را به روش های محبت آمیز و صحیح بکاریم و از این جا این نسل بزرگ می شود؛ هرکس بر یک مبنا بزرگ شود و به جوانی برسد بر همان مبنا تا آخر عمر می ماند و بر آن مبنا پیر می شود. پس هر کس با اسلام به جوانی برسد... و امت اسلامی این گونه یاری می شود و این جاست که اسلام پیروز می شود.

***

از او تشکر می کنیم به خاطر فرصتی که در اختیار ما گذاشت و او با گل خنده ای که انگار از روی لبانش چیدنی نیست باز هم ابراز خوشحالی می کند و خداحافظی و با گام هایی استوار به همراه یوسف بازیگوشش به سوی سالن سخنرانی می رود ... و من هنوز باورم نشده است که او زنی فلسطینی است که تا همین دو سه ماه پیش در بند رژیم اشغالگر قدس بوده است ...

گزارش سوم

تجدید خاطره انقلاب در ساحل گرم کنگان

روح الله نورموسوی– شاید برپایی جشنواره شعری به یاد پیامبر مهربانی ها در سالروز تولد آن بزرگوار در جنوب ایران زمین و در کنار ساحل همیشه نیلگون خلیج فارس دلچسب و دلپذیر باشد. وقتی اینجا شیعه و سنی معنایی ندارد و همه زیر پرچم پیامبر خوبی ها، دل هاشان به هم پیوند خورده است. دراین جشنواره که توسط سازمان تبلیغات اسلامی استان بوشهر به مدت دو روز همزمان با سالروز ولادت پیامبر اعظم(ص) برگزار شد برگزیدگان جشنواره به همراه شاعرانی از کشورهای مصر، افغانستان، تاجیکستان، عراق، ساحل عاج و تونس به ارائه آثار خود پرداختند.

اشعار شاعران خارجی به زبان اصلی قرائت می شد و مجری سید محمد امین جعفری که خود از شاعران موفق نسل جوان است در پایان هر شعرخوانی برای حضار ترجمه می کرد. وقتی با عبدالله رئیسی دبیر جشنواره بین المللی شعر تقریب درباره این دوره به گفت و گو نشستیم. گفت: سومین سال متوالی است که سازمان تبلیغات اسلامی استان بوشهر در شهرستان کنگان میزبان جشنواره بین المللی شعر تقریب است و امسال نیز با موضوع و محوریت توصیف و مدح پیامبر اکرم برگزار شد. وی افزود: در این دوره از جشنواره مجموع ۱۲۰۰ اثر از ۳۲۰ شاعر به دبیرخانه ارسال شد و در سه مرحله داوری تعداد ۳۰ شاعر به عنوان برگزیدگان این دوره انتخاب شدند.

دبیر جشنواره با اشاره به منطقه ای که جشنواره در آن برگزار می شود ابراز داشت: شهر کنگان از لحاظ بافت مذهب اهل سنت و شیعه را دربر می گیرد و عموم مردمی که در برنامه های جشنواره شرکت می کنند از هر دو مذهب جهان اسلام هستند.

این سفر و حضور در کنار مردم جنوب ایران به غیر از ارزش ادبی برای همسفران ما بهره دیگری را داشت و آن مشاهده عینی پارس جنوبی بود. البته در کنار غرور ملی که در وجود تمامی دوستان برانگیخته شدن آن را می توانستیم ببینیم، نحوه زندگی مردم جنوب بود که در کنار ثروتی عظیم بسیار ساده زندگی می کردند و توقعی نیز نداشتند. احساس کردم دل دریایی شان فرصت ابراز غصه را ندارد و بار تحملشان را هرازگاهی زمین می گذارند تا قد راست کنند در برابر این ناملایمی روزگار.

گفت وگوی نسل سوم با چهار شاعر خارجی جشنواره بین المللی شعر تقریب نشان می‌دهد آنها همه وجودشان و همه حرکاتشان به بهانه و انگیزه انقلاب اسلامی است و این خود ماییم که در جشنواره‌هامان یادمان می‌رود که انقلاب اسلامی چه بود و چه اهدافی داشت.

از فرهنگ و هنر انقلاب الگو می گیریم

معروف عبدالمجید – مصر: دشمنان ما همیشه دنبال نقاط ضعف مردم جهان اسلام بودند. در گذشته بیشتر بر روی ملیت و ناسیونالیسم کار می کردند و نتوانستند به جایی برسند بر این اساس بود که به سراغ فتنه طائفی رفتند. کاری کردند تا بین شیعه و سنی فتنه بیندازند تا جهان اسلام در موقعیت ضعف قرار بگیرد و از این طریق به اهداف خود برسند.

الحمدلله با کمک خداوند فعالیتی که در این زمینه رخ داد قدم های بلندی به سمت همبستگی ایجاد کرد و دشمن در این مسیر نیز ناکام ماند.

ادبیات به گونه اخص و هنر به طور کلی برای ایجاد نگاه همسو می تواند زبان مشترک کشورهای اسلامی باشد. تقریب و نزدیکی در بین ملت های اسلامی از مسیر ادبیات و شعر بهترین و کوتاه ترین مسیر است. شعر و شعارهای انقلابی دیگر کشورهای اسلامی در این خیزش و بیداری اسلامی از شعر و زبان انقلاب جمهوری اسلامی به دیگر کشورها سرایت کرد و این به نوعی صادر شدن فرهنگ و هنر انقلاب ایران به دیگر کشورهاست که ثمره آن پیوندی ناگسستنی است.

شاعران، حاکمان کلام و سروران سخن هستند و گردآوردن و تقریب این قشر از جامعه اسلامی بدون شک به فرهنگ و رفتار جامعه جهانی اسلام اثری مستقیم خواهد داشت. گسترش و فراگیر شدن فرهنگ و هنر اسلامی نیاز به همدلی دارد. هنر در برخی مواقع نیاز به ترجمه دارد و اگر جریان و اتفاق های ادبی در کشورهای اسلامی به صورت مداوم به دیگر زبان ها ترجمه شود با کیفیت بهتری از اندیشه و تفکر اسلامی روبه رو خواهیم بود.

در دانشگاه های مصر گروه و زبان ادبیات فارسی وجود دارد، منتها درباره شعر معاصر و به خصوص شعر بعد از انقلاب اسلامی خیلی کم کار شده. شعر و شاعران جریان ساز بعد از انقلاب را باید بیشتر به بررسی بپردازیم و آنها را به مخاطبین کشور مصر منتقل کنیم. این اتفاق متقابل در کشور ایران نیز مشاهده می شود. در مصر شاعران برجسته وجود دارند که برای مخاطب ایرانی هنوز ناشناخته هستند. بعد از انقلاب اخیر مصر این نیاز بیشتر احساس می شود.

دنیا ساعتش را با ایران تنظیم کرده است

محمد دیارا – آفریقای جنوبی: اتفاقی که در حوزه شعر دفاع مقدس ایران افتاده و به نوعی از آن می توان به عنوان شعر پایداری نام برد، می توانند در دیگر کشورهای اسلامی به خصوص در آفریقا تاثیر گذار باشد. فرهنگ شهادت طلبی و حفظ این روحیه یکی از نیازهای جوانان جنبش بیداری اسلامی است که نویسندگان و شاعران شما آن را تجربه کردند و این تجربه می تواند به کمک شاعران دیگر کشورهای اسلامی بیاید. بیداری اسلامی که در کشورهای مختلف رخ داده به نوعی دیگر در برخی کشورهایی که نامشان در لیست کشورهای انقلابی نیست، رخ داده که به تعبیری می توان از آن به آگاهی اسلامی یاد کرد.

شعر زبان مشترک اعتراض و حقیقت طلبی در جهان است؛ شما اگر نگاهی گذرا به همین جنبش های کشورهای اسلامی بیندازید حضور هنرمندان و شاعران را در پیشانی مبارزه با ظلم می بینید که این نشان از جریان ساز بودن آنان است.

پیش از ایران مردم مسلمان در سراسر دنیا آنچنان به تشکیل حکومت های اسلامی امیدوار نبودند و به جرات می توان گفت ایران پیش‌قراول تشکیل حکومت اسلامی در جهت اهداف پیامبر عظیم الشان اسلام است و این خیزشی که سراسر دنیا را فراگرفته از برکت همین پتانسیلی است که انقلاب اسلامی ایران به دیگر ملت های مسلمان جهان وارد کرد. مردم ایران باید قدر آرامش و عافیتی که به وسیله انقلاب اسلامی نصیب شان شده بدانند، امروز مردم دنیای اسلام، ساعت خود را با حرکت مردم ایران تنظیم می کنند.

ادبیات دولتی و واسطه‌ای را باید فراموش کنیم

سید مهدی حسینی – عراق: پل ارتباطی ادبیات ایران و عرب، قرآن است. این کتاب آسمانی در بین هر دو زبان به عنوان مهم ترین مرجع حساب می شود و در ادبیات فارسی با ارزشمندترین آثاری که خلق شده متاثر از قرآن است. پس می توان قرآن را به عنوان محور مهم و تاثیرگذار در ارتباط بین آنها دانست. این تاثیر را در لحظه لحظه زندگی مردم می توانید ببینید.

در کنار قرآن، به دلیل حضور کشورهای فارسی زبان و عرب زبان در یک منطقه مشخص و نزدیکی و حتی داشتن مرزهای مشترک، فرهنگ، آداب و رسوم خواسته یا ناخواسته از یکدیگر متاثر است.

باید نگاهمان را در قبال تبادل فرهنگ و هنر حرفه ای کنیم. ما کمتر از آنچه که تصور می کنیم نویسنده و مترجمانی داریم که به هر دو زبان مسلط باشند و یا اینکه اگر هم اینچنین باشد دغدغه ای به نام فرهنگ و هنر را در دل داشته باشند و بخواهند گامی در راستای معرفی فرهنگ این دو زبان همسایه به یکدیگر بردارند.

ایجاد پایگاه های مشترک فرهنگی که هر دو زبان را پوشش دهند نیز می توانند به اعتلای جهان اسلام کمک کنند. سایت ها و مجلات تخصصی در حوزه ادبیات امروز که به هر دو زبان بپردازند و به معرفی و نزدیکی هر چه بیشتر زبان فارسی و عربی کمک کنند. باید از تهدیدی که دشمن در طول سالیان متمادی به اسم دشمنی عرب و عجم به آن دامن زده است فرصت سازی کنیم. ادبیات و تبادل ادبی باید از فضای رابطه و واسطه خارج شود. رسانه ها نباید ادبیات دولتی را به همدیگر معرفی کنند. آن چیزی که مستحق معرفی است ادبیات پویاست. «شعر» عصاره تمدن، فرهنگ، تاریخ و حتی جغرافیای یک ملت است. شاعران امروز باید جهانی باشند. بسیاری این استنباط را دارند که شعر برخلاف موسیقی زبان جهانی ندارد؛ این نگاه صحیح نیست. البته شاعر به عنوان نماینده فرهنگ جامعه خود باید به دیگر زبان های پر مخاطب دنیا مسلط شود چون جدا از اینکه او را با فکر و افق اندیشه دیگر فرهنگ های دنیا، بدون واسطه آشنا می کند؛ باعث می شود که به دو یا چند شاعر بدل شود. چقدر زیباست که انسان از چشمه های متفاوتی ادراک هستی را بنوشد وچه بهتر می تواند انسان های بیشتری را سیراب کند.

۲۲ بهمن فقط برای شما نیست!

عبدالله بلیم – ساحل عاج: در کشور ساحل عاج شاید نتوانیم به طور صریح بگوییم بیداری اسلامی رخ داده اما می توان گفت بعد از حوادث یک سال اخیر در جهان، آگاهی اسلامی و ارتقای بینش از لحاظ فرهنگی شکل گرفته است. مردم بر این باور رسیده اند که مسلمانان نیز می توانند حکومتی که توان اداره امور را داشته باشد تشکیل دهند.

زمانی در کشور ما این ضرب المثل بود که با تسبیح نمی شود مردم را اداره کرد اما به چشم خود دیدند کشور ایران با حضور رهبر مذهبی قدرتمندی حضرت امام خمینی(ره) به سربلندی رسید و در جهان حقانیت خود را ثابت کرد.

در مدارس لاییک نیز انجمن های اسلامی به طورغیر رسمی تشکیل می شود. این نشان می دهد غیر از مسلمانان که ۴۰ درصد جمعیت کشور ساحل عاج هستند نیز درگیر روشنگری جهان اسلام شده اند. در آگاهی بخشی تفاوتی بین شیعه و سنی نیست و در یک راستا و آن هم اعتلای پرچم اسلام تلاش می کنیم.

بزرگ ترین معضل در جامعه کشورهایی چون ساحل عاج کمبود عالم دینی است. انقلاب در دل مردم اتفاق می افتد و مردم آماده پذیرش هستند اما کسانی را که باید آنان را به مقصد راهنمایی کنند در پیرامون خود نمی بینند. ایجاد انقلاب اسلامی در منطقه و کشورهای اسلامی بدون حضور اسلام شناس تاثیری در نهایت نخواهد داشت. این جریان فکری باید بیشتر تقویت شود و این تقویت در اندیشه باید نمود داشته باشد.

انقلاب اسلامی ایران بهترین الگو برای جهان اسلام است. ایستادگی و پشتیبانی از انقلاب در کنار علاقه عجیب مردم ایران به اسلام سرمایه ی این نظام است و دیگر کشورهای اسلامی می توانند این فرمول را از مردم ایران بیاموزند. سلیقه شاید در بعضی موارد در بین مردم ایران متفاوت باشد ولی در سرشت این مردم دلباختگی به نظام دیده می شود. ۲۲ بهمن نمونه بارز این اتفاق است که من نیز در کنار مردم ایران آن را تجربه کردم. این نوع همبستگی را ملت های مسلمان کم دارند. پیامی را که مردم ایران در این روز به دنیا مخابره می کنند ، نمی توان از داخل ایران درک کرد بلکه این پیام و ابعاد گسترده و عظیم آن را دیگر ملت ها به خوبی دریافت می کنند.

یک چکه اینترنت

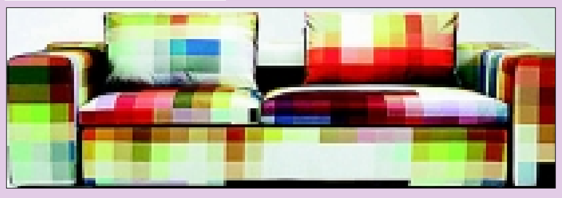

فراموش شدنی نیستند آنان که با خط مهر بر قلبمان حک شدند، حتی اگر خیلی دور باشند؛ خیلی...

*

تو در شمالی و من در جنوب... کاش دستی نقشه را از میان تا کند...

*

بگو کجا پنهان شده ای که حتی در قهوه ای که سرکشیدم، فالگیر پیدایت نمی کند!

*

بگذار که در دام تو آزاد بمیرم
از دست غمت جان دهم و شاد بمیرم
ای هستی من یکسره از نام تو پیدا
روزی که رود نام تو از یاد، بمیرم

نامه وارده

لطفا فقط وزیر ارشاد بخواند

این چند خط را در حالی می‌نویسم که شب گذشته در محوطه تالار وحدت اشک هایم را ریخته‌ام و پناهی جز نسل سوم روزنامه مورد علاقه‌ام که سالهاست با آن زندگی کرده‌ام، ندارم. من فارغ التحصیل علوم سیاسی هستم و یکی از علاقه مندان تئاتر و موسیقی. همراه همسرم برای حضور در کنسرت یکی از اساتید موسیقی سنتی به تالار وحدت و سالن رودکی رفتیم. در میان اجراها، چند دقیقه تنفس اعلام کردند. من از همسرم جدا شدم و به محوطه بیرونی سالن آمدم؛ کلا همیشه می‌دانم و بعینه دیده بودم که فضاهای جشنواره‌ای در کشور ما بویژه جشنواره فجر، زیاد فضای متناسبی با نام آن و بهانه آن یعنی بزرگداشت انقلاب اسلامی نیست اما به هر حال من به عنوان یک دختر تحصیل کرده و محجبه که چادر را نه به خاطر اجبار و نه یک سنت خانوادگی که به بهای عشق به دینش، انتخاب کرده است؛ در این محیط ها هم همینگونه حاضر می‌شوم و به اصطلاح «جوگیر» این فضاهای رنگارنگ نمی‌شوم. به قول خود شما در نسل سوم همرنگ جماعت نمی‌شوم! اما سوال من این است چرا باید فضا، فضایی باشد برای آنها که به خاطر همه چیز به این جشنواره‌ها می‌آیند؛ جز آنچه باید بیایند؟! چرا باید به من که یک محجبه هستم در پله‌های سالن رودکی پیشنهادهای بی‌شرمانه بدهند؟ چرا باید هیچ نظارتی بر ورود و خروج آدم‌ها نباشد و مرجعی برای رسیدگی به این هرزگی‌های به اصطلاح فرهنگی – هنری نباشد؟ چرا مسائل اصلی نظام و اسلام فراموش شده و فرعیات در کانون توجه قرار دارد؟ چرا برداشتن شال و روسری در سالن‌های جشنواره‌های فجر ـ بزرگداشت انقلاب اسلامی و مجاهدت‌های امام و شهدا ـ عادی باشد و هر نوع پوشش و آرایشی بدون اشکال؟ آیا گشت ارشاد فقط باید در نمایشگاه کتاب حضور داشته باشد؟ نکته دیگر اینکه در جشنواره موسیقی امسال به عکس سال‌های قبل، حتی اعضای گروه‌های

اجرا کننده نیز حجاب را رعایت نمی کردند؛ چه شده است واقعا؟ ما خیلی آوانگارد شده‌ایم و یا دیگر قید همه چیز را زده‌ایم؟ در همین کنسرتی که ما حضور داشتیم خانم‌های گروه هر کدام شالی روی سرشان بود؛ که اگر نمی‌بود هم زیاد فرقی نمی کرد... سوال من این است که نکند ما اشتباه می کنیم در یک نظام اسلامی به تماشای تئاتر و موسیقی می‌رویم چون روی صحنه و داخل سالن، آدم‌ها زیاد همخوانی با نظام اسلامی و نام جشنواره ندارند! من آن شب از عمق دلم به امام زمان(ع) گلایه کردم و از او مدد خواستم و به آنچه انتخاب کردم، عشق می‌ورزم؛ دلم شکست و این چند خط را نوشتم.

■ امضا محفوظ

نسل سوم: شبیه به این گزارش در ایام بهمن ماه چند گزارش دیگر هم به دستمان رسیده که با جزئیات نزد روزنامه محفوظ است اگرچه می‌دانیم مسئولان جشنواره‌ها اصولا کاری به این گزارش‌ها ندارند.

بوی بارون

حجم عظیم غصه ام را یاد آورده
ته مانده ی سیگارهای بی تو لب خورده
این روزها حال نگاهم سخت آشفته است
بوی خوش پیراهنت را باد آورده
خورشید من دوری واز من چهره می گیری
باغ درون جامه ام بی نور پژمرده
از گریه های در فراقت آب خواهم رفت
از ماه خواهد ماند بر جا شمعی افسرده
این جام های مستی با اشک آلوده
شیرینی نام تو را از کام ها برده
فردا اگر پروانه برگردی چه می یابی؟
جز شمع در پای عبور باد ها مرده...

■ بابک نبی